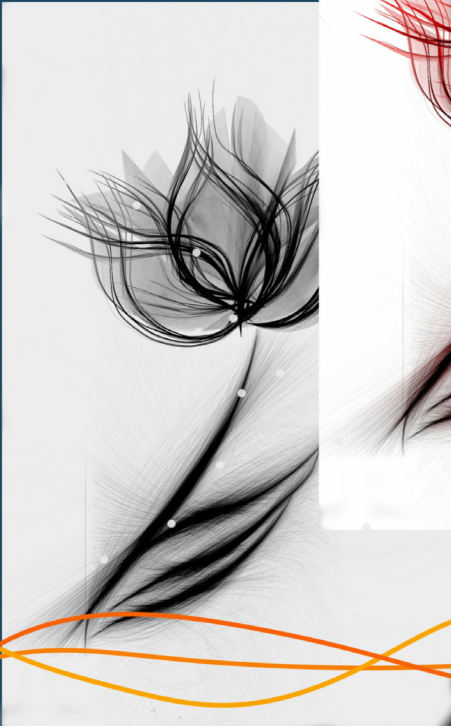
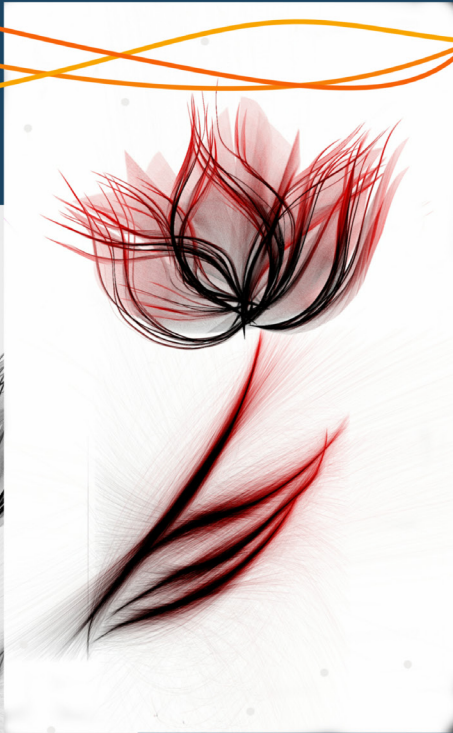


زمستان

آینه ایشار

فصلنامه فرهنگی خبری ۴۷
۱۳۹۷



معاونت فرهنگی و اجتماعی
مدیریت امور شاهد و ایثارگر





آبینه‌ایثار

فصلنامه خبری آموزشی اطلاع‌رسانی

شماره ۴۷، زمستان ۱۳۹۷

صاحب امتیاز: مدیریت امور شاهد و ایثارگر دانشگاه شهید بهشتی

مدیر مسئول و سردبیر: زهرا رحیمی

گرافیک و صفحه‌آرایی: مریم اصغری

طرح‌روی جلد: نگین علی‌نقیان

همکاران این شماره:

بخش اخبار فرهنگی؛ اعظم شیرازیها

بخش اخبار آموزش؛ حدیثه حاتمی، مریم حکمت‌پور

بخش ادبی / مصاحبه: فهیمه سعیدی، نگین علی‌نقیان

پست الکترونیک: shahed83@sbu.ac.ir

وب سایت: www.sbu.ac.ir/shahed

تلفن: ۲۲۴۳۱۸۸۳، ۲۲۴۳۱۸۸۴

الهی! در این درگاه ما نیازمند روزی باشیم
که قطره‌ای از شراب محبت بر دل ما ریزی
تا که ما را بر آب و آتش برهم آمیزی.
« خواجه عبدالله انصاری »

اولین دانه‌های برف که سقوطشان را آغاز کنند، دست‌های گرم امید به شکفتن، شانه‌های لرزان درخت را در آغوش خود پناه می‌دهند. درخت غم‌زده برگ‌های از دست داده، به باور جوانه‌های در راه زمستان را سخت نمی‌داند. زمستان را با همه سرمایه‌اش به استقبال می‌رود و شاخه‌هایش را میزبان دانه‌های برف می‌کند. قصه سرما پایان خوشی دارد. شاخه‌هایی که بلد قصه‌اند نه از بلندی شب‌های سرد می‌ترسند نه از نبودن برگ‌هایی که یکی یکی قتل عام شده‌اند. شاخه‌هایی که بلد قصه‌اند یک تنه درهم پیچیده تاریکی را دوام می‌آورند. از بلندی شب‌های دی ماه عبور می‌کنند، یخبندان "بهمن" را دوام می‌آورند و هنوز زمستان تمام نشده ساز بهار شدن کوک می‌کنند.

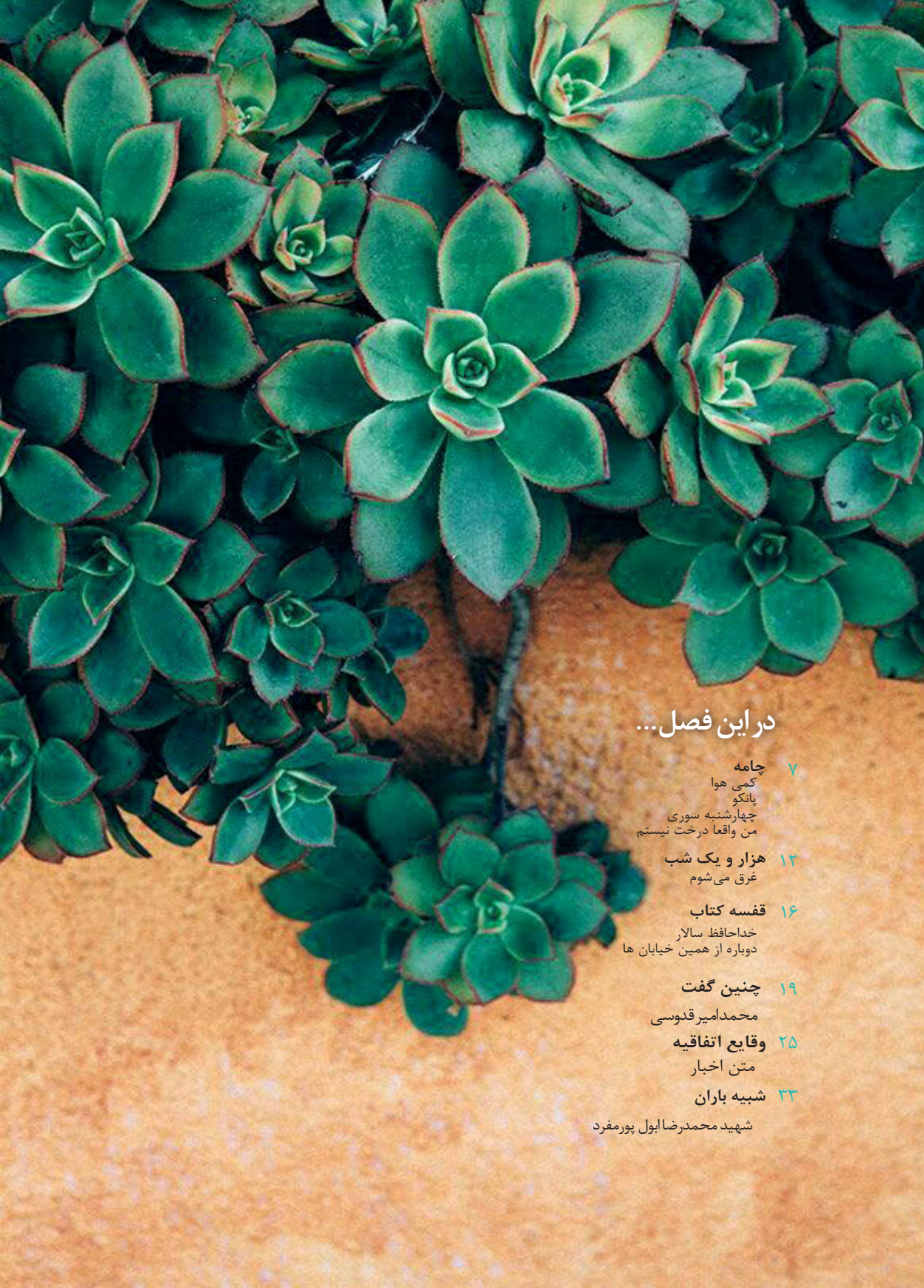
زمستان بهار در راه مانده است. زمستان قدم به قدم بهار می‌شود. باید درخت‌وار به ریشه‌ها، به آغوش گرم خاک، به شاخه‌ها حتی به جوانه‌های مقدر اعتماد داشت. باید بلد قصه بود. قصه بهار شدن. باید از خون تمام برگ‌های از دست رفته زمستان تنه تنومند ریشه‌های یک درخت بهاری را ساخت.

بهار



اگه خالق جهان داستانها
هستی، اگه با حس و
حالت به کلمه‌ها زندگی
می‌دی. اگه زیبایی‌های این
دنیا را در قاب خاطره ثبت
می‌کنی.
جای تو کنار ما خالیه!

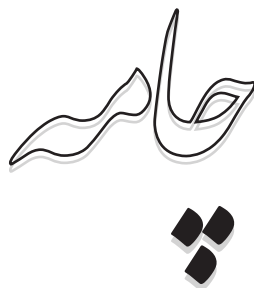
Sbu.shahed@gmail.com



در این فصل...

- ۷ چامه
کمی هوا
پانکو
چهارشنبه سوری
من واقعا درخت نیستم
- ۱۲ هزار و یک شب
غرق می شوم
- ۱۶ قفسه کتاب
خداحافظ سالار
دوباره از همین خیابان ها
- ۱۹ چنین گفت
محمدامیر قدوسی
- ۲۵ وقایع اتفاقیه
متن اخبار
- ۳۳ شبیه باران

شهید محمدرضا ابول پورمفرد



کمی هوا...
پانکو...
چهارشنبه سوری ...
من واقعا درخت نیستم....

کمی هوا
یک دانه سیب
و خوشه‌های ریخته گندم
تمام قضایای زندگی سه مجهولی
میان حادثه‌ی شوم یک تکرار
اسیر حس نبودن، به گریه خندیدن
و به اندازه‌ی خمیازه‌ی جهان کسل بودن
و جاده‌ها به عشق رسیدن رفت و برگشت اند
ولی تمام فاصله‌ها به عشق می‌خندند

شهلا علی‌پور

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

پانکو
می‌شود فلج بود و با چشم دوید
مثل ماشین‌ها
که پشت کرده‌اند به جاده
و سیگار می‌کشند
یا مثل خانه‌هایی
که از بس ندیده‌اند جز خودی
می‌شود مثل قاب چهره‌ای داشت
تا رنج
که تعبید شده‌است به لب‌هام
دود شود
یا دودی شوم مثل ماهی
و با ناشری که بشقاب است
نرم کند دست و پنجه
اما چه فایده؟
استخوان‌هام زده‌اند بیرون
و این سگ که نشسته باز در من
دارد مثل سیگار
مثل این شعر
از جاده از قاب می‌زند خاکی
تا یکی یکی
رائدگان را بفهماند
ماشین وسیله نیست

پویان فرمانبر

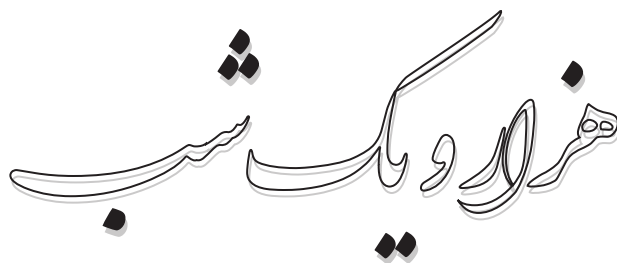
کارشناسی جامعه‌شناسی

چهارشنبه سوری
 صدای انفجاری گوش کر کن
 هرآنچه هشت را زیر و زیر کن
 صدای انفجار خانمانسوز
 اگر مردی جان من خطر کن
 بیا و از محل ما گذر کن
 به ناگه سوت ممتد، بوم، فیس، بنگ
 صدای فحش مردم ناهماهنگ
 تن دیوار زخم از بمب دستی
 بسیج مردمی در حد یک هنگ
 محله گشته عین جبهه جنگ
 تمام شیشه‌های خانه لرزید
 همان لحظه که نارنجک ترکید
 دو سه تا بچه در حال فرارند
 حسایی خاله جان طفلی! هراسید
 خدا را شکر اعظم هیچ نشنید
 بله امشب شب چهارشنبه سوری است
 شب سنگین تمرین صبوروی است
 فضای آسمان شهر پردود
 بمان خانه! که یک امر ضروری است
 خلاصه وضعمان امشب یه چوری‌ست
 مواد احتراقی کرد نشستی
 درون منزل اقلی دشتی
 صدای آمبولانس، آتش‌نشانی
 محله دست نیروهای گشتی
 دم عیدی! بین چه سرگذشتی
 ولی یادش بخیر در دوره ما
 یک تکه چوب بود و دارت و لولا
 و مهدی پشت دیوار کل حیدر
 یک ضربه می‌زد و من به تماشا
 خدایی کر نمی‌کرد گوشها را
 خدا رحمت کند ننه یداله
 چقدر پرشور با ما می‌شد همراه
 سر شب آتشی می‌کرد روشن
 کسی که می‌پريد می‌گفت ماشاله
 خودش هم می‌پريد از روش گهگاه

من واقعا درخت نیستم
اما
اگر حق ندارم بگویم افسوس
دست کم می‌توانم
از دست‌های کاغذی‌ام
قایقی بسازم
و آهسته
به فرزندانم بگویم:
کم کنید صدای موسیقی را
می‌خواهم برایتان
صدای غرق شدن دریابورم

تخلیص: حسین صفا
مجموعه شعر نرگس





حدیث حسن تو و داستان عشق مرا
هزار لیلی و مجنون بر آن نیفزاید

غرق می شوم ...

غرق می‌شو

نگین جوزدانی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

خنده‌های با هم بودنمان را زیر روشنایی خطرهایی که از بالای سرمان می‌گذرد، پنهان می‌کنیم. همیشه منتظر وضعیت‌های قرمز بودم تا در همه‌ی پدافندها احساس کنم چقدر کنار تو هستم.

«هوای امروز تهران در مرز هشدار است. به سالمندان، کودکان و بیماران قلبی و ریوی توصیه می‌شود از خانه خارج نشوند.»

نفس‌هایت از شنیدن خبر اوج می‌گیرند. رادیو را خاموش می‌کنم. کنار تخت دو زانو می‌نشینم. خیره می‌شوم به چشم‌هایت که پر از حرف شده‌اند. برای من که تفاوتی ندارد قرارمان کجا باشد. مثل همیشه امامزاده یا مثل سال‌هایی که آسمان لج کرده زیر همین سقف اما تو امسال قرارت با کس دیگری ست یک ماهی می‌شود آنقدر چشمانت کلنجار رفته‌اند با قلبم که آخر راضی شده‌ام بعد از بیست سال قرارمان را بهم بزنم. دلم را که راضی کرده‌بودی این آسمان لعنتی را هم راضی می‌کردی.

به نگهبان ساختمان می‌سپارم تا برگشتن من مرتب به تو سر بزند. باید یک تنه خواسته‌ی دلت را ببرم سر قرار امسال. قطره‌های مضطرب عرق را روی پیشانی ات پاک می‌کنم و شیر کپسول اکسیژن را تا انتها آزاد می‌گذارم. عقربه در ابتدای منطقه‌ی

«در سیاه چاله‌ای عمیق فرو می‌رفتی»

چشم‌هایم کابوس زده، زودتر از آفتاب به روی ابهام تاریک اتاق بازمی‌شوند. امروز آخرین فرصت آسمان است. قلب مضطربم تحمل بالاترینی آسمان را ندارد. امروز هم اگر اشک‌هایش لابه‌لای غبارهای در هم تنیده اسیر شوند، وعده‌ی امسالمان هم ...

چشم‌هایم را می‌بندم. آرام نفس می‌کشی. دلم خوش است به همین آرامش خش‌دار که از درون ریه‌های از هم پاشیده‌ات، سیاهی اتاق را فتح می‌کند. به خود زنی‌های قلبم که عادت می‌کنم، از جایم بلند می‌شوم و برای صبحانه خبرهای صبحگاهی رادیو را روی میز می‌گذارم.

«صدایی که می‌شنوید علامت وضعیت قرمز است...»

زیرزمین خانه‌مان را آماده کرده بودی برای چند ساعت زندگی من. سفارش کرده بودی وقتی وضعیت قرمز شد، مثل مردمان دیگر به دخمه‌ی تاریک زیر پله‌ها بروم، کنار پنجره‌ها نمانم و قرمز شدن ناگهانی آسمان را تماشا نکنم. آن روزها همیشه منتظر بودم رادیو اعلام خطر کند تا در نمناکی سنگر زیرزمینی ام، چشم‌هایم را ببندم و ببینم هر دومان کنار هم در یک گودال عمیق خاکی، خمیده نشستهایم و سرهایمان را گرفته‌ایم و صدای

سبز است و این فرصتی است برای من که دست پر به خانه برگردم.

یک ماه است به آسمان التماس می‌کنم نبارد تا قرارت زیر همان سقف خانه‌مان خاک بخورد، حالا خودم راهی قرارت شده‌ام. پایم را در کوچه می‌گذارم آسمان گلویم را می‌گیرد طلبکار است حق دارد. اما نمی‌داند چشم‌های تو وقتی طوفانی می‌شوند زبانم دست و پایش را گم می‌کند. حتی اگر زیر اکراه دلم دنده‌هایم یکی یکی خم شوند. با آن که بغض با ذرات سنگین هوا نقشه‌ی قتل نفس‌هایم را کشیده‌است. دست‌هایم را در جیب پالتوام مشت می‌کنم، سرم را فرو می‌کنم دریقه‌ام. خودم را یک تنه جلو می‌اندازم.

زل می‌زنم به آسفالت خشک خیابان که ترک‌های لبش به آسمان التماس می‌کند. گام‌هایم محکم به زمین کوبیده می‌شوند. آنقدر که صدایشان در امتداد ستون فقراتم منعکس می‌شود. ناآرامی‌ات ناخواسته راهی‌ام کرده است اما نمی‌دانم با اکراهی که در خودم طغیان می‌کند چه کنم؟!

روی آخرین صندلی اتوبوس، گوشه‌ی گوشه، خودم را رها می‌کنم. همیشه دلهره منزوی‌ام می‌کند. باید نرسیده به محل دیدارهایمان دلم را قانع کنم. باید...

با آن که دیوارهای خانه بهانه‌ی تو را می‌گرفتند اما همیشه مراعات دل تنگی‌های مرا می‌کردند؛ راضی بودند به روایتی چند پاره از دیدن تو، از زبان هیجان‌زده‌ی من که زمان حوادث کنار تو بودن را گم می‌کرد. همیشه فرصت کم بود و زود باید برمی‌گشتی. آن سالها با خانه قهر کرده‌بودی می‌گفتی گلدانها مأموران من هستند برای آنکه اسیر و ماندگارت کنند. بعدها برای داشتن نفسهای

نصف و نیمه‌ات تمامشان را اخراج کردم. خانه نمی‌آمدی. قرارمان رو به روی گنبد کاشی کاری‌اش بود. می‌ایستادم. اسلیمی‌ها و گل‌هایشان که یک دور کامل در سیاهی چشمانم می‌زدند، تو سر می‌رسیدی. زیارت کوتاهی می‌کردیم و در انبوه حرف‌های ناگفته‌ی چند ماهه، خودمان را در پیچ و تاب بازار گم می‌کردیم. پارچه‌های گلدار و رنگی را زیر و رو می‌کردی و قصه‌ها می‌بافتی از بانویی که آنها را بر تن می‌کند همان بانویی که وقتی وضعیت قرمز می‌شد، از پنجره به قرمزی آسمان خیره می‌شد، انار قرارمان که در دسته‌های ترک برمی‌داشت در تکیه دل تنگی‌هایمان را زمین می‌گذاشتیم و نگاه مان تا بالاترین خشت سقف به درازا می‌کشید. نزدیک مقتل تعزیه‌خوان‌ها بوی خون هنوز می‌آمد. نفس عمیق می‌کشیدیم. خالی از گلایه می‌آمدیم و با نفس‌های پر از خون و باروت برمی‌گشتیم. قرار زمستانهایمان اگر شبه‌های یلدا در تقویم عملیات‌ها جابه‌جا نمی‌شد تولد تو بود. اما نه قرار چهار فصلمان، شب یلدا بود، جان می‌کنم تا دوباره نبودنت را از تنم به درآورم.

«حجم امانتی‌ات دلم را زیر سنگینی‌اش له کرده است احساس می‌کنم هر آن در صندلی پیر اتوبوس حل خواهم شد.»

زیر چادر سفیدم پنهان می‌شوم و با شتاب خود را به داخل هل می‌دهم. صدای تپش قلبم مجمله‌ام را پر کرده‌است. از ایستگاه اتوبوس تا اینجا دویده‌ام تا فرار کرده باشم از موجود موهومی که سایه به سایه پشت سرم دلم را خالی می‌کند. نکنند مسافری ردم را گرفته باشد و امانتی‌ات را که به عمد روی صندلی اتوبوس جا گذاشته‌ام بازگرداند.

زیر شاخه‌های عریان چنارهای خیابان ولی عصر آن چنان در هم فرو رفته‌ایم که به خط مطلق ایست رسیده‌ایم و گاه شمرده شمرده از مرز روز عبور می‌کنیم. چراغ‌ها در امتداد یکدیگر روشن شده‌اند. نورهای قرمز و زرد ماشین‌ها به آرامی در هم حل می‌شوند؛ نیم ساعت است گرهی کار آسمان باز شده است.

رادیو صدایش را مدام قطع و وصل می‌کند تا خبرهای تکراری روز، هیجان تازه‌ای داشته باشند برای گوش حوصله سر رفته‌ی راننده. «کلاف خیابان‌ها به هم پیچیده است و زیر این گره‌های کور زلزله‌ای احتمالی خفته‌است و جای مرده‌ها در بهشت زهرا تنگ شده‌است، اجازه داده‌اند در گورهایشان تنها نباشند.»

نفس راحتی می‌کشم. خوب است جای تو آنجا محفوظ است. می‌بینی همه چیز روبه راه است. خودم امانت‌ی‌ات را به حلقه‌های ضریح امامزاده گره زده‌ام و برایش بسته نقلی هم نذر کرده‌ام؛ دیگر که وضعیت قرمز نمی‌شود که خودم را در آن به خیال گودال عمیق خاکی کنار تو، باید با یک لباس گلدار از پشت پنجره...

انارها در پلاستیکشان تقلا می‌کنند. جایشان را روی پایم محکم می‌کنم نقل آخر را می‌گذارم زیر زبانیم سبکی سرم را به پنجره تکیه می‌دهم. میان قطره‌های آب چسبیده به شیشه تکرار می‌شوم. هدیه‌ای که برایت گرفته‌ام عجیب بوی خون دلم را می‌دهد. آسمان از بس بلند بلند گریه کرده‌است قرمز شده‌است.

تمام تنم از خیانتی که در امانتت کرده‌ام می‌لرزد اما دلم قرص است به ببخش‌های همیشگی‌ات. جایی هم باید برای حاجت من باشد در این قرار تو.

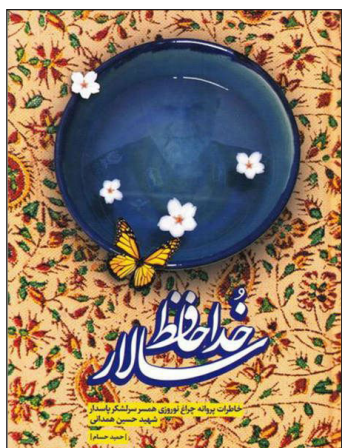
گرمای حرم که می‌خورد به صورتم خیالم راحت می‌شود. نفس راحتی می‌کشم و جای خالی پیدا می‌کنم برای گذاشتن درد دل‌هایم. قلبم که آرام می‌گیرد از صدای زمزمه‌ی مردمان پر می‌شوم. هر کسی گوشه‌ی خلوتی برای خودش دارد. یکی چشم‌هایش زیر سطرهای دعا آرام می‌لغزد، یکی بغض‌هایش را زیر لب فروخورده، یکی بلند بلند خدا را قسم می‌دهد، چقدر آرزو هست اینجا برای برآورده شدن. آرزویم کجاست؟ چشم می‌گردانم. ولی نیست. حاجتم کجاست؟! ته دلم خالی می‌شود مگر می‌شود گمش کرده باشم. دوباره خودم را زیر و رو می‌کنم. فایده‌ای ندارد. مستاصل می‌شوم از جایم بلند می‌شوم از میان آدم‌های نشسته و گاه قامت بسته برای نماز عبور می‌کنم. هیچ جا نیست نه لابه‌لای کتاب‌های دعا نه در همهمه‌ی مهرها و تسبیح‌ها. آخرین بار تا کجا با خودم آورده بودمش؟! اتوبوس!

سرم را بالا می‌گیرم میان آینه‌کاری‌ها پراکنده می‌شوم، هزار تکه می‌شوم، میان ذرات نور و تصویر آرزوهای دیگران گم می‌شوم. گیج می‌روم. این همه «من» روبه‌رویم با هیچ خواهشی؟!

آرام همان جا می‌نشینم. اشک‌هایم را زیر ورم پلک‌هایم جا می‌دهم. نا امید، آخرین اشک هم که تسلیم می‌شود از جایم بلند می‌شوم. کسی برای حاجتش نقل نذر کرده است یکی هم سهم چادر من شده است.

قفس کتابه

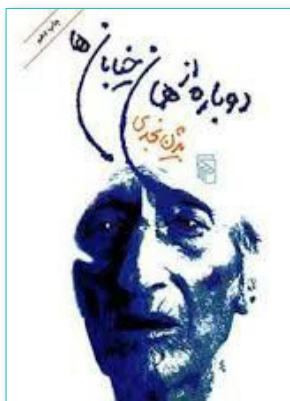
خدا حافظ سالار
دوباره از همان خیابان‌ها



خدا حافظ سالار

کتاب به خاطرات و نقش شهید همدانی در تاسیس سه لشکر سپاه در سال‌های دفاع مقدس، و مأموریت‌های متعددی از جمله حضور وی در آفریقا و نهایتاً دفاع از حرم اهل بیت (ع) در سوریه می‌پردازد. همه اینها در کنار شنیدنی‌های قصه حرم و مقابله با تکفیری‌ها در کتابی به‌عنوان «خدا حافظ سالار» جمع شده است. این کتاب به قلم حمید حسام نوشته شده و نکته مهم زندگی عاشقانه‌ای است که این شهید با همسر و فرزندان داشته است.

کتاب «خدا حافظ سالار»، خاطرات پروانه چراغ‌نوروزی همسر سردار سرلشکر شهید حاج حسین همدانی، قافله سالار مدافعان حرم است که به زندگی و فرازونشیب‌های این شیرزن بزرگ پرداخته که از کودکی آغاز و نهایتاً به شهادت سردار همدانی در سال ۱۳۹۴ ختم می‌شود. شروع کتاب از سال ۹۰ و بحران سوریه و دمشق که در آستانه سقوط قرار داشت آغاز می‌شود و با بازگشت و تداعی خاطرات دوران کودکی همسر شهید در دهه ۴۰ ادامه می‌یابد. این کتاب حاصل ۴۴ ساعت مصاحبه با همسر شهید است که نوع روایت داستانی هیچ دخل و تصرفی در آن نشده است. زندگی شهید همدانی پر بود از حادثه، مجروحیت، گمنامی و کارهای بزرگی که ناشناخته مانده است و بخشی از



دوباره از همان خیابانها

از متن کتاب؛

بلندتر از آن بود که من نوشته بودم روی گریه چشم‌هایش عینک دودی زده بود، هرگز او را در ذهنم با عینک دودی ندیده‌بودم. دانه‌های کک و مک کنار دماغ و روی گونه‌هایش بیشتر از آن بود که من فکر می‌کردم، روسری تاوسط سرش پس‌رفته بود و موهای صاف و جوگندمی، روی نیمی از صورت و عینکش ریخته‌بود. سیاهی لباس، پیری‌اش را پوشانده‌بود، چانه و لب پایانش همانطور بود که من می‌خواستم بنویسم...

لیلی سلامتی

کارشناسی زبان و ادبیات فارسی

«من به شکل غم‌انگیزی بیژن نجدی هستم. متولد خاش. گیلهمرد هم هستم. متولد ۱۳۲۰. سالی که جنگ جهانی دوم تمام شد. تحصیلات: لیسانسه ریاضی. یک دختر و یک پسر دارم. اسم همسرم پروانه است. او می‌گوید، او دستم را می‌گیرد، من می‌نویسم.»

برای معرفی بیژن نجدی چه چیز بهتر از حرف‌های خودش، وقتی می‌گوید من به شکل غم‌انگیزی بیژن نجدی هستم یا آنجا که می‌گوید گیلهمرد هم هستم. بهترین معرفی است، وقت خواندن داستانهای اغلب اوقات غمی مرطوب به دل می‌نشیند که این چند سطر معرفی خودش بهترین توجیه است برای فهمیدن قلم این گیلهمرد غمگین.

کتاب «دوباره از همان خیابانها» کتابی آرام و دلنشین با همان شخصیت‌های آشنای داستان‌های نجدی‌ست، از ابتدای این کتاب با مرتضی ملیحه، طاهر و... داستان‌های کوتاه خوبی را می‌خوانیم.

چنین گفت...



محمد امیر قدوسی

فرزند جانباز ۲۵٪

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق عمومی

رتبه یک حقوق عمومی در سهمیه آزاد آزمون دکترا سال ۹۸

رتبه یک حقوق عمومی در سهمیه آزاد آزمون کارشناسی ارشد سال ۹۶

امروز جهاد واقعی، جهاد علمی و زندگی انسانی ست

◀ شما متولد ۶۹ هستید و طبیعی ست که درک شما از دوران دفاع مقدس مبتنی بر روابط خانوادگی و اجتماعی است، چقدر درباره آن دوران با پدرتان صحبت می کنید؟

- همان طور که گفتید من چون در سال ۶۹ به دنیا آمدم و جنگ در مرداد ۶۷ به پایان رسید، دفاع مقدس را حضوری درک نکردم. اما چیزهایی که از خانواده شنیده ام و یا در تاریخ خوانده ام یا از مستندها و تصاویر تلویزیونی دیده ام، این هست که هر زمان کشوری و یا ملتی اراده کند که مستقل زندگی کند، همیشه قدرت های جهانی و کسانی که از عدالت و صلح مبتنی بر عدالت لطمه می بینند و تمایل ندارند جریان ها به سمت عدالت و صلح حرکت کنند، به هر حرکت استقلال طلبانه و عدالت خواهانه ای یورش می برند. الحمد الله خانواده ما هم در پرداخت هزینه هایی که برای آزادی و مستقل زندگی کردن ملت ایران لازم بوده است، سهیم بوده اند. من عمویم را در جنگ در عملیات کربلای ۴ از دست دادم. عموی دیگرم هم در عملیات های مختلف دفاع مقدس دچار جانبازی شدید شدند و پدرم هم همینطور؛ یعنی خانواده ما همگی در دوران جنگ فعال بوده و جانفشانی کرده اند و سعی آنها این بوده که دین خود را نسبت به ارزش های دینی و میهنی ادا کنند. از سویی دیگر یکی از برادران مادرم نیز از غواصانی بودند که در عملیات های دفاع مقدس، دشمن حتی سعی کرده بود او را صید کند و به تازگی به دلیل جراحات ناشی از دوران دفاع مقدس دارفانی را وداع گفتند؛ بنابراین در خانواده ما همیشه این بحث ها مطرح بوده است و با یکدیگر گفتگو می کرده ایم.

◀ با دوستان پدرتان در دفاع مقدس نیز در ارتباط هستید؟

- بله. الحمدلله با برخی از آنها نه به صورت همیشگی و مستمر ولی در ارتباط هستیم؛ به ویژه با دوستان پدرم در لشکر ۲۷ محمد رسول الله که دورهمی دارند. اگرچه خیلی توفیق شرکت در جمعشان را ندارم، ولی به هر حال با آنها در ارتباط هستم.

◀ ممکن است خلاصه برای ما بگویید توصیفات خانواده از آن دوران چگونه است؟

- همانطور که همیشه در کلام بزرگان کشورمان مطرح شده، دوران آغازین دهه شصت و دوران دفاع مقدس یک دوران اعجاز گونه بوده است. زمانی که ملتی تصمیم گرفتند، مستقل زندگی کنند و حکومتی را که نسبت به ارزش‌های انسانی و مردم‌سالارانه و ارزش‌های دینی جامعه بی تفاوت بوده، سرنگون کنند و سپس وارد جنگی می‌شوند که یک دولت منطقه‌ای با حرف‌های افراط‌گرایانه ناسیونالیسم عربی و بلند پروازی‌های جاه‌طلبانه غیر واقعی سعی می‌کند، منطقه‌ای را به سرزمین خودش اضافه کند و حتی با ادعای نیابت از اماراتی‌ها در پی تسخیر جزایر سه‌گانه است و آمریکایی‌ها هم در تحریک او نقش داشتند؛ به ویژه پس از ماجرای اشغال سفارت آمریکا در ایران. در این فضا که مردمی تحت شدیدترین تحریم‌ها، وارد جنگی طولانی و هشت ساله می‌شوند و نزدیک ۱۰۰ هزار شهید و تعداد زیادی نیز جانباز می‌دهند و در نهایت شما می‌بینید که وقتی رهبر آن انقلاب از دنیا می‌رود، پر شورانه از او بدرقه می‌شود. اینها همه معجزه

گونه است. این حجم از تخریب و جان‌فشانی و از دست دادن بهترین جوانان این مملکت و بعد آن گونه قدردانی از رهبر، به نظر من اینها چیزی جز حقایق افسانه‌گون نمی‌تواند معنا داشته‌باشد.

◀ خب قاعدتاً شما قسمتی از دریافت هایتان از دفاع مقدس مربوط به روابط و فضاهای اجتماعی است مثل مدرسه، تلویزیون و ... چقدر مغایرت یا تفاوت وجود دارد بین آنچه خانواده از جنگ درک کرده‌اند و روایتی که جامعه ارائه می‌دهد؟

- به نظر من با حجم وسیع جریان‌های اطلاع رسانی، مکتوبات، فضای مجازی و ... نمی‌شود هیچ حقیقتی را وارونه نشان داد. نه کسانی که سعی می‌کنند در این زمینه اغراق کنند که مقام معظم رهبری نیز اخیراً فرموده‌اند در بیان آنچه در جنگ اتفاق افتاده، به سمت اغراق گفتن و داستان‌های غیر واقعی پیش نروید. خود جنگ و خود حماسه‌های آن دوره آنقدر پر شور و افتخارآمیز هست که نیازی به اغراق ندارد. همچنین نه کسانی که سعی می‌کنند جنگ ما را بی اهمیت جلوه بدهند یا در تحلیل‌های وابسته به دفاع مقدس دچار تفریط می‌شوند. آنها هم در این زمینه طرفی نمی‌بندند. به نظر من جامعه ایران نسبت به دفاع مقدس افتخار می‌کند، قدر رشادت‌های آن دوران را نیز می‌داند و هیچ کدام از این دو جریان توفیقی نخواهند داشت. البته این را هم بگویم که تحلیل‌های مربوط به دفاع

مقدس و مسائل مربوط به آغاز و پایان آن باید در فضایی آکادمیک و علمی بررسی شود و هر گونه حرفی در این زمینه چه انتقادی و چه تحسین برانگیز تا زمانی که در مدار عقلانیت، علم و دانش است، محترم است.

❏ **در صورت بروز جنگ، آیا شما با تجربه ای که از دوران جنگ در خانواده خود دارید، در آن شرکت می کنید؟**

- پیش از پاسخ مقدمه ای باید بگویم؛ فرمایشی از امیر مؤمنان است قریب به این مضمون که صلح را تا وقتی که ارزش ها فدا نشده است، به جنگ ترجیح می دهیم. ما در طول تاریخ نیز اثبات کرده ایم که ملت صلح طلبی هستیم و از جنگ چون از شیر درنده می گریزیم و استقبال کردن از جنگ چیز خوبی نیست. ما حتی در دفاع مقدس نیز آنچنان که از نامش پیداست، دفاع کردیم. امام خمینی و حضرت آیت الله خامنه ای بارها اعلام کردند که ما اهل آغاز کردن هیچ جنگی نیستیم ولی اگر قرار باشد، کسی به ما تجاوز کند با تمام قدرت در مقابلش می ایستیم. در چنین وضعیتی اگر قرار باشد جنگی به ما تحمیل شود و ارزش های مردم سالارانه انسانی و میهنی ما را مورد هجوم قرار دهد، قطعاً وظیفه هر فردی ست تا حدی که می تواند و با رعایت اولویت ها به دفاع از کشورش پردازد و من از این امر مستثنی نیستیم.

❏ **به نظر شما الان که دفاع مقدس به پایان رسیده است راه جهاد بسته شده است؟**

- به هیچ عنوان به نظر من راه جهاد نه تنها بسته نشده بلکه گسترده تر و سخت تر هم شده است. امروز جهاد واقعی جهاد برای تولید علم و نهضت نرم افزاری است. تولید علم به ویژه انسانی آن هم از نوع بومی برای ارتقای کارآمدی نیاز سیاسی و برای گسترش علوم انسانی در سرتاسر کشور برای علم محور کردن فعالیت های کشور جهاد واقعی است که این روزها بیش از هر چیز به آن احتیاج داریم. البته در گوشه کنار باب جهاد سخت هم همچنان باز است و آنگونه نیست که از آن هم به طور کلی فارغ شده باشیم؛ اما جهاد واقعی، جهاد علمی و زندگی انسانی مبتنی بر رعایت حقوق انسان های دیگر به سمت کارآمدی و پیشرفت است.

❏ **چرا رشته حقوق را انتخاب کردید؟**

- من بی اندازه به فلسفه علاقه داشتم و حتی ممکن بود که رشته فلسفه را انتخاب کنم؛ ولی بعد با مشورت هایی که انجام شد، ترجیح دادم فلسفه را در قالب فلسفه حقوق پیگیری کنم و گرایش حقوق عمومی را هم از جهت صبغه فلسفی گسترده ای که دارد انتخاب کردم. به همین خاطر علاقه مند هستم در مباحث کلی و انتزاعی مطالعه کنم و دقت نظر داشته باشم و از دانش فلسفی خودم برای بهبود وضعیت کشور خودم استفاده کنم.

❏ **به عبارتی اگر رتبه کنکور شما خوب نمی شد ممکن بود فلسفه را انتخاب کنید؟**

- من وقتی تصمیم گرفتم که رشته حقوق

و با امکانات خاص به صورت های مختلف برای گروه ها و اقشار مختلف جامعه در صورت های مختلف برقرار است و آنها هم باید مورد بازنگری قرار بگیرد. فرزندان اعضای هیئت علمی در جابجایی، فرزندان و کلا در انتخاب شهر، مربیان و ... اقشاری هستند که امکانات خاص دارند و آنها هم باید بازنگری شوند.

البته اینجا فرصت بحث های کارشناسی نیست ولی اگر شما نقدی به این شیوه حمایت داشته باشید چیست؟ - نمی دانم بیان این مسأله در یک مجله عمومی چقدر صحیح است، اما من اگر بخواهم به عنوان یک شهروند باتوجه با آنچه در اطرافم مشاهده می کنم پیشنهادی بدهم این است که دولت جمهوری اسلامی تسهیلاتی برای این خانواده ها برای استفاده از مدرسین کتاب ها و کلاس های کمک آموزشی و آزمون های آزمایشی فراهم کند و با برقراری پارانه های مالی در این راستا تا اصل وجود سهمیه به این نحو که گاهی اوقات موجب می شود که خانواده های ایثارگران مورد بی مهری قرار بگیرند، وجود نداشته باشد. البته تأکید می کنم که باز هم نیاز به بررسی های کارشناسانه دارد و من خیلی بر این نظر اصرار ندارم، اما فکر می کنم با این شیوه حمایت موفق تر است و اثر و جلوه بیرونی آن برای قشرهای مختلف جامعه و رسانه ها مثبت تر و وجیه تر باشد. اما به هر حال تا زمانی که قانون این است، استفاده از آن بدون اشکال است و به نظر من برخی نقدها در مورد اصل حمایت

را انتخاب کنم، قبل از کنکور بود و باید رتبه خوبی کسب می کردم و اگر قرار بود این اتفاق نیفتد، حتماً اینقدر تلاش می کردم تا موفق شوم و پشت رتبه بد را به خاک بمالم.

شما سهمیه داشتید و می توانستید بدون آن که در سهمیه آزاد رتبه خوبی کسب کنید، حقوق بخوانید. چرا برای کسب رتبه برتر تلاش کردید؟

- من فکر می کنم حتی اگر امکان این را دارم که از سهمیه استفاده کنم، باید تمام تلاشم را بکنم. سهمیه امکانی قانونی است برای افرادی که پدرشان را در دفاع مقدس از دست داده اند یا رنج ها و مرارت های باقی مانده از آن دوران را تحمل می کنند و هدف آن بوده است که تمام افرادی که در کنکور شرکت می کنند از یک نقطه ثابت رقابت را آغاز کنند. سهمیه ها به خانواده شهدا و ایثارگران کمک می کند تا در موقعیت برابری با دیگران قرار بگیرند؛ بنابراین اگرچه من با اصل حمایت از آنها موافق هستم، اما احساس می کنم به عنوان یک شهروند وظیفه دارم تلاش کنم تا اگر می توانم بدون استفاده از سهمیه در رقابت برابر قرار بگیرم و خدا نیز به من کمک کرد. ولی تا وقتی که این قانون برای حمایت از این خانواده ها وجود دارد، استفاده از آن را بلامانع می دانم. گرچه باب بررسی کارشناسانه برای پیدا کردن بهترین روش برای حمایت از خانواده ایثارگران مفتوح است و می شود از نظر کارشناسان در این باره استفاده کرد. البته سهمیه جداگانه

از این خانواده‌ها همه جنبه‌نگرانه و منصفانه نیست.

❏ **تا به حال شده به خاطر اینکه فرزند جانباز هستید، از جامعه باز خورد بدی ببینید؟**

– من چون خودم از اینکه فرزند جانباز هستم، بسیار افتخار می‌کنم و آن را یک نقطه درخشان در زندگی خودم می‌دانم، هیچ وقت احساس نکردم که دیگران چنین قصدی داشته باشند و از عموم مردم هم باز خورد مثبت دریافت کرده‌ام. البته نمی‌شود انکار کرد که در جامعه همیشه افرادی هستند که به خاطر اینکه دچار تبلیغات سوء شدند یا خودشان به هرنحوی دشمنی با این مسایل دارند سعی می‌کنند رفتارهای منفی داشته باشند. ولی ما اینقدر محکم و با اعتماد به نفس هستیم و به خانواده خود افتخار می‌کنیم که به آن اهمیت ندهیم.

❏ **به نظر شما چه چیزی باعث شده‌است که عده‌ای تصور درستی از آن دوران نداشته باشند؟**

– به نظر من این امر عوامل مختلفی دارد. یکی رسانه‌هایی که با تبلیغات سوء سعی می‌کنند از عدم کار رسانه‌ای و تبلیغی ما سوء استفاده کنند و ذهن‌ها را به سمت خودشان جلب کنند و به نحوی هدایت ذهن انجام دهند و آنها را به سمت چیزهایی که واقعیت ندارد، سوق دهند. از طرفی گاهی برخوردهای ما درست نبوده‌است و نتوانسته‌ایم ارتباط درستی با جامعه برقرار کنیم و گاهی اوقات افرادی به اسم خانواده‌ایثارگران و بدون رضایت آنها خواسته‌اند سهم خواهی کنند و به اسم این خانواده‌ها شیوه فکر و سبک زندگی خود را به دیگران تحمیل کرده‌اند

که باعث ایجاد برخوردهای منفی شده‌است. در حالی که اگر شهدا و جانبازان به سمت این راه رفته‌اند که از کشورشان و استقلال میهنشان دفاع کنند، به دنبال این نبوده‌اند که نوع خاصی از طریقه را به جامعه تحمیل کنند.

❏ **به دانشجویانی که شرایط مشابه شما را دارند چه توصیه‌ای دارید؟**

– من در حدی نیستم که توصیه کنم. من یک دانشجوی هستم و به عنوان یک دانشجو می‌توانم پیشنهادهای برادرانه خود را نسبت به دوستان ارائه کنم. مهم‌ترین پیشنهاد من این است که سعی کنید علایق و استعدادهای خودتان را از طریق شیوه‌های علمی و مشاوره با افرادی که در این زمینه صاحب نظر و توانمندند خوب بشناسید و بعد در جهت شکوفا کردن آنها با تمام قوا حرکت کنید و در برابر ناملایمات و سختی‌ها مقاومت کنید و شک نکنید که پایان شب سیه سپید است.

❏ **حرف آخر؟**

– برای آخرین بار دو نکته را یادآوری می‌کنم: اول اینکه از نشریه شما تشکر می‌کنم که به من اجازه دادند از این طریق با مجموعه شاهد و ایثارگر و چه بسا کل دانشگاه صحبتی داشته باشم و نکته دوم اینکه خانواده ایثارگر بودن از روز نخست انقلاب تا آینده و تا ابد نقطه‌ای سفید در کارنامه ماست و امیدوارم همه ما قدر آن را بدانیم و به آن افتخار کنیم و بدانیم که خانواده ایثارگر بودن افتخاری است که به آسانی نصیب کسی نمی‌شود و این مایه شرف و افتخار ماست.

وقایع الیقاویه

- تشکیل جلسه ستاد دانشجویان شاهد و ایثارگر
- دیدار با خانواده شهید غلامحسین خداپنده
- جشن چهلمین سال پیروزی انقلاب و هفتمین گردهمایی جامعه شاهد و ایثارگر
- دیدار با خانواده شهدا و کاشت نهال به مناسبت روز درختکاری
- بزرگداشت مقام شهدا و عطفافشانی مزار شهدای گمنام
- دیدار با خانواده شهید محمود بدیعی
- برگزاری کلاسهای مهارت آموزی
- برگزاری کلاسهای تقویت بنیه علمی
- سومین جشنواره آموزشی و پژوهشی جایزه ملی ایثار
- برگزاری کلاسهای تقویتی هدفمند
- کسب مقام سوم انفرادی رشته تکواندو

تشکیل جلسه ستاد شاهد و ایثارگر

در زمستان ۱۳۹۷، جلسات شماره های ۳۰۹ و ۳۱۰ ستاد دانشجویان شاهد و ایثارگر برگزار شد. در این جلسات ۱۴۲ پرونده مورد بررسی قرار گرفت و در خصوص پرونده های ۷۹ دانشجوی مقطع کارشناسی، ۵۷ دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد و ۶ دانشجوی مقطع دکتری تصمیم گیری شد. همچنین در این جلسات یک مصوبه آموزشی به تصویب رسید.

دیدار با خانواده شهید غلامحسین خدابنده



روز دوشنبه سوم دی ۱۳۹۷، جمعی از مسئولان دانشگاه حاج آقا بحرینی مسئول دفتر مطالعات فرهنگی نهاد رهبری پردیس فنی و مهندسی شهید عباسپور، حاج آقا صاحب الامری معاون نهاد رهبری در پردیس فنی و مهندسی شهید عباسپور، آقای الهی رئیس آموزش عالی بنیاد شهید تهران بزرگ، خانم رحیمی مدیر امور شاهد و ایثارگر دانشگاه، خانم شیرازیها کارشناس مسئول فرهنگی مدیریت امور شاهد و ایثارگر دانشگاه، خانم مصطفوی کارشناس امور ایثارگران در پردیس شهید عباسپور (نماینده مدیریت فرهنگی پردیس فنی و مهندسی شهید عباسپور با خانواده شهید غلامحسین خدابنده دیدار نمودند.

شهید خدابنده، کارگر دانشگاه صنعت آب و برق (پردیس فنی و مهندسی شهید عباسپور) متولد ۱۳۲۸/۲/۷ در لواسان در تاریخ ۱۳۵۹/۱۰/۱۸ در کرخه نور مصادف با شب شهادت امام حسن علیه السلام، به هنگام



بنیاد شهید و امور ایثارگران تهران بزرگ، سرکار خانم رحیمی مدیر امور شاهد و ایثارگر و جمعی از اعضای هیئت رئیسه، اعضای هیئت علمی، کارکنان و جمع کثیری از دانشجویان دانشگاه برگزار شد.

دکتر صدوق رئیس دانشگاه شهید بهشتی در سخنانی با تبریک چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی؛ اقامه نماز عید فطر سال ۱۳۵۷ در تپه‌های قیطریه به امامت شهید آیت‌الله مفتاح و راهپیمایی پس از آن و نیز رویداد ۱۷ شهریور ۵۷ را یکی از نقاط عطف نهضت مردم ایران علیه رژیم پهلوی دانست. ایشان در ادامه با تحلیل فضای حاکم بر جهان و بررسی تحولات در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی گفت: دو دیدگاه کمونیسم و سوسیالیسم دیدگاه‌های حاکم و قالب بر جهان آن روزگار بود که اثرات عمیقی بر حکومت‌ها و دولت‌ها گذارده بود، غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا و شرق با مرکزیت شوروی، جهان را به دو بلوک عمده تقسیم کرده بودند. جنگ سرد و دستیابی دو ابرقدرت به بمب هسته‌ای منجر به تقسیم کشورهای جهان بین این دو اردوگاه شد. هر دو این جریان‌ها متکی بر خدا زدایی بود و بر این باور بودند که بدون اتکا به مذهب و وحی، می‌توان حکومت تشکیل داد.

دکتر واعظی معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه سخنان خود را با طرح دو پرسش آغار نمود. ایشان در پاسخ به این سؤال که «چرا در سال ۵۷ انقلاب در ایران شکل گرفت و نه مانند دوره‌های قبل نهضت و جنبش؟» به فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی مانند نهضت تنباکو و نهضت‌های ملی شدن

توزیع غذا، مورد اصابت خمپاره قرار گرفت و به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

در این دیدار همسر شهید در خصوص ویژگی‌های شخصیتی ایشان اظهار داشت:

... او با بچه‌ها خوش رفتار بود و همواره روی این موضوع که بچه‌ها در راه الله پیش بروند تأکید داشت و ما از لحاظ دخل و خرج زندگی مشکلی نداشتیم. ایشان علاقه شدیدی به رفتن به جبهه داشت، ۱۲ روز اول به اهواز رفت و بعد به تهران آمد و ۱۵ روز تعلیم دید و دوباره به اهواز برگشت و پس از ۴۴ روز خبر شهادت ایشان به ما رسید.

در پایان این دیدار لوح سپاس معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه توسط خانم رحیمی مدیر امور شاهد و ایثارگر دانشگاه شهید بهشتی به همسر ایشان تقدیم شد.

◀ جشن چهلمین سال پیروزی انقلاب و هفتمین گردهمایی جامعه شاهد و ایثارگر

جشن چهلمین سال پیروزی انقلاب اسلامی و هفتمین گردهمایی جامعه شاهد و ایثارگر دانشگاه در روز دوشنبه ۲۹ بهمن ماه با حضور دکتر سید حسن صدوق رئیس دانشگاه شهید بهشتی، دکتر واعظی معاون فرهنگی و اجتماعی، حجت‌الاسلام والمسلمین پور ذهبی مسئول نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه شهید بهشتی، حجت‌الاسلام والمسلمین کاویانی راد معاون فرهنگی و آموزشی بنیاد شهید و امور ایثارگران، آقای نورچه‌ای معاون فرهنگی و آموزشی، آقای الهی رئیس آموزش عالی



معاون فرهنگی و اجتماعی با مطرح کردن این سؤال که «ریشه دشمنی آمریکا با ایران چیست؟» بیان داشت: آمریکا به دنبال سیطره بر دنیاست درحالی که یکی از اهداف انقلاب اسلامی به چالش کشیدن تسلط فرهنگ غرب بود. انقلاب اسلامی ایران، بت ابرقدرتی آمریکا را در دنیا شکست این انقلاب اگر بتواند به ارزش‌ها و اهداف خود برسد نه تنها الگویی برای کشورهای اسلامی خواهد بود بلکه الگویی برای تمام مستضعفان و ستمدیدگان دنیا خواهد شد. ما ممکن است با آمریکا بر سر مسائل جزئی مذاکره کنیم اما معامله نخواهیم کرد و بر ارزش‌های انقلاب اسلامی ایران پایبند خواهیم بود.

در این مراسم از جامعه شاهد و ایثارگر برتر و همچنین اعضای هیات علمی آزاده دانشگاه شهید بهشتی (به مناسبت سالروز بازگشت آزادگان به میهن) تقدیر به عمل آمد. اجرای موسیقی زنده توسط "علیرضا قربانی" از دانش‌آموختگان دانشگاه شهید بهشتی و خواننده ارکستر ملی جمهوری اسلامی ایران و اجرای سرودهای انقلابی توسط گروه کر دانشگاه شهید بهشتی؛ مسابقه لب آهنگ و پرسش و پاسخ‌های فان از دیگر بخش‌های این مراسم بود.



صنعت نفت و مشروطه اشاره می‌کند که هیچکدام برخلاف سال ۱۳۵۷ منجر به انقلاب و تغییر رژیم نشدند. اما در سال ۱۳۵۷ حرکت مردم منجر به انقلاب شد.

ایشان در ادامه با برشمردن تفاوت‌های بین رژیم پهلوی و قاجار اظهار داشت: رژیم قاجار در ظاهر تلاش داشت تا به هنجارها و ارزش‌های اخلاقی و دینی مردم پایبند باشد، اما رژیم پهلوی با اقداماتی مانند کشف حجاب، ترویج بی‌بندوباری و گرایش به سمت فرهنگ غرب باورها و ارزش‌های دینی مردم را به چالش کشید؛ وابستگی رژیم پهلوی به بیگانگان دیگر وجه تمایز این دو رژیم بود.



بزرگداشت مقام شهدا و عطاافشانی مزار شهیدای گمنام

مراسم عرض ارادت و پاسداشت مقام شهدا (به مناسبت روز شهید و گرامیداشت ۲۲ اسفندماه) با حضور اعضای هیات رئیسه دانشگاه و جامعه دانشگاهی روز دوشنبه ۹۷/۱۲/۲۰ بعداز نماز ظهر و عصر در مقبره الشهدای گمنام دانشگاه برگزار شد.

در ادامه مراسم به یاد شهیدان دکتر بهشتی، دکتر شهریار و شهیدای دانشگاه شهید بهشتی کاشت نهال مقابل دانشکده هسته ای، حوزه ریاست و معاونت فرهنگی و اجتماعی انجام شد.



دیدار با خانواده شهدا و کاشت نهال به مناسبت روز درختکاری

به مناسبت هفته منابع طبیعی و روز درختکاری کانون قرآن و عترت مدیریت فرهنگی با همکاری مدیریت امور شاهد و ایثارگر به منزل ۴ خانواده شهید جهت کاشت نهال مراجعت و با آنها دیدار و گفتگو نمودند.



◀ دیدار با خانواده شهید محمود بدیعی



روز چهارشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۹۷ به مناسبت روز شهید جمعی از مسئولان دانشگاه؛ حاج آقا صدیقی معاون نهاد رهبری در دانشگاه، دکتر علی اکبری استاد مشاور دانشجویان شاهد و ایثارگر دانشکده مهندسی و علوم کامپیوتر، آقای الهی رئیس آموزش عالی بنیاد شهید تهران بزرگ و خانم رحیمی مدیر امور شاهد و ایثارگر دانشگاه با خانواده شهید محمود بدیعی دیدار نمودند.

شهید محمود بدیعی در پانزدهم خرداد ۱۳۴۱ در نطنز متولد شد و در سال ۱۳۶۴ در رشته مهندسی کامپیوتر دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته شد و در تاریخ ۱۳۶۵/۱/۳۱ در عملیات والفجر ۸ در منطقه فاو به شهادت رسید.

از ویژگی‌های اخلاقی شهید به نقل از برادر تقید به شرکت نمودن در نماز جماعت و نماز جمعه و علاقه وافر به روضه سید الشهداء (ع) است؛ همچنین ایشان در همه حال به ویژه هنگام کار و نبرد با وضو بود و هر گاه مشکلی در

کارش پیش می‌آمد، پس از خواندن دو رکعت نماز از درگاه ایزد منان مدد جویی می‌کرد و مبلغ و رابط بین مساجد بود. ایشان با بالا گرفتن درگیری‌های اسرائیل با لبنان و درخواست اعزام نیرو به جنوب لبنان و سوریه، با اولین گروه‌های اعزامی به سوریه عزیمت نمود و مدت چهار ماه در جوار حرم مطهر حضرت زینب (ع) در خدمت سپاه بود.

در پایان این دیدار لوح سپاس معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه توسط حاج آقا صدیقی، معاون نهاد نمایندگی در دانشگاه بهشتی، به مادر شهید تقدیم شد.

◀ برگزاری کلاسهای مهارت آموزی

در نیمسال اول ۹۸-۹۷ کلاسهای آموزش مقدماتی زبان فرانسه و آلمانی مجموعاً با تعداد ۱۰ نفر برگزار گردید.

عنوان کلاس آموزشی	مقطع	تعداد دانشجویان شرکت کننده
کلاس فرانسه مقدماتی	کارشناسی	۸ نفر
کلاس آلمانی مقدماتی	کارشناسی	۲ نفر

◀ برگزاری کلاسهای تقویت بنیه علمی

در نیمسال اول ۹۸-۹۷ کلاسهای تقویتی دانشجویان شاهد و ایثارگر دانشگاه شهید بهشتی و پردیس شهید عباسپور در نیمسال اول (۹۷-۹۸)، مجموعاً با تعداد ۶۴ کلاس و ۱۱۰ دانشجو برگزار شد.



◀ برگزاری کلاسهای تقویتی هدفمند

به منظور تقویت بنیه علمی و رفع ضعف تحصیلی دانشجویان ورودی ۹۷ مقطع کارشناسی کلاسهای تقویتی هدفمند در دروس ریاضی، فیزیک و اصول حسابداری برگزار شد.

◀ کسب مقام سوم انفرادی رشته تکواندو

آقای محسن رضایی دانشجوی کارشناسی ارشد رشته تربیت بدنی دانشگاه شهید بهشتی در مسابقات دانشجویی رشته تکواندو (پومسه) کشوری مقام سوم انفرادی را کسب نمود.

تیم بهشتی نیز با همراهی علی رفیعی و پرهام ایمانی به مقام دوم تیمی دست یافت.



مقطع	تعداد کلاس	تعداد دانشجویان شرکت کننده	تعداد مدرسان
کارشناسی	۵۰	۹۴	۳۴ نفر (۲ نفر شاهد)
ارشد	۱۴	۱۶	
جمع	۶۴	۱۱۰	

◀ سومین جشنواره آموزشی پژوهشی

جایزه ملی ایثار

سومین جشنواره آموزشی تحصیلی جایزه ملی ایثار به منظور شناسایی و تجلیل از دانشجویان موفق سال ۹۷ با مشارکت وزارتخانه های علوم تحقیقات فناوری و بهداشت و درمان و آموزش پزشکی و بنیاد شهید و امور ایثارگران در اسفند ماه سال ۹۷ برگزار گردید به دنبال ارسال دستورالعمل شرکت در جشنواره از طرف



شهید محمد رضا ابولپور مفرد

باران تنبیه

متولد: ۱۳۴۶/۱/۲۸، آبادان

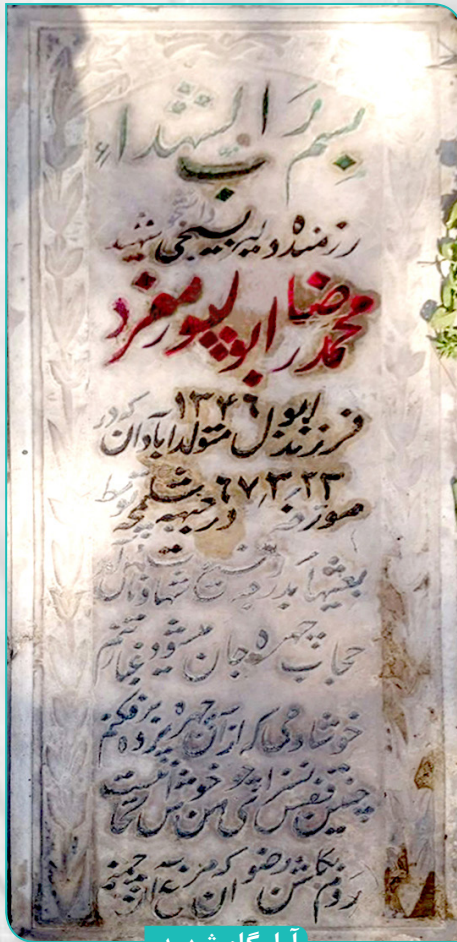
رشته: پذیرش در رشته زبان فرانسه دانشگاه شهید بهشتی

شهادت: ۱۳۶۷/۳/۲۳، عملیات بیت المقدس ۷

آرامگاه: شیراز، بهشت زهرا، ردیف ۳، شماره ۱

فرازی از وصیت نامه شهید

خدایا همیشه ما را از زننده دلان قرار ده و نگذار غفلت و گرایش به حیات دنیا دلمان را بمیراند چون غفلت، انسان را از مقام رفیع انسانیت، به مراحل پست حیوانیت سوق می دهد. در زندگی به قرآن و ائمه و دعا متصل شوید. خدایا، ایمان به من ده تا بتوانم از تمام تعلقات مادی ببرم و به دیگر دوستان شهیدم پیوندم.



شهید ابولپور مفرد ۱/۲۸ ۱۳۴۶ در خانواده ای مذهبی در شهر آبادان به دنیا آمد. دوران دبستان را با موفقیت به پایان رساند. سال اول راهنمایی بود که مبارزات انقلاب اسلامی شروع شد با سن کمی که داشت در تظاهرات شرکت می کرد و در شعار نویسی با انقلابیون همراه بود و به دفعات گروهکها معترض او شدند.

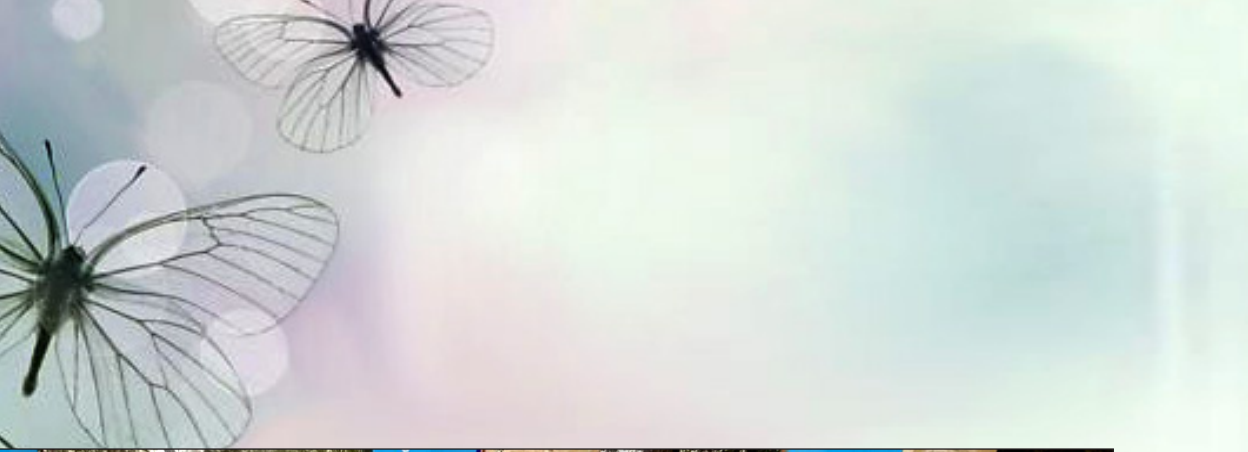
او فردی فعال، با ایمان و با محبت بود و دوست داشت به همه کمک کند. در سال ۱۳۵۸ که در آبادان سیل جاری شد برای کمک به سیل زدگان از هیچ کمکی دریغ نمی کرد، در حال تحصیل در مقطع سوم راهنمایی بود که جنگ تحمیلی شروع شد و خانواده اش از آبادان به شیراز آمدند. ولی از همان اول جنگ دوست داشت که به جبهه برود. فعالیت اجتماعی خود را در شیراز از مسجد باقر آباد آغاز کرد و عضو گروه مقاومت مسجد شد. در این مسجد با جدیت فعالیت می کرد و در پاسداری شبانه از شهر، رفع مشکلات مسجد و... موفق بود. پس از اخذ مدرک دیپلم، در رشته زبان فرانسه دانشگاه شهید بهشتی تهران قبول شد. ولی جبهه را رها نکرد. در عملیات کربلای ۵، والفجر ۱، بیت المقدس ۵ و چند عملیات دیگر شرکت داشت و در گردان امام مهدی (عج) لشکر ۱۹ فجر، جز خط شکنان گردان بود. سه بار زخمی شد و در آخرین عملیات (بیت المقدس) ۷ خرداد ماه سال ۱۳۶۷ به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

آرامگاه شهید



هنوز قصه هجران و داستان فراق

به سر نرفت و به پایان رسید طومارم



shahed.sbu

sbu.shahed@gmail.com